

خصوصیات اگزیستانسیالیسم دازاین در مقدمات طللی معلقات سبع

دکتر سید فضل الله میرقادری^۱

استاد بخش زبان وادبیات عربی، دانشگاه شیراز،
شیراز، ایران

حانیه ظفرآبادی^۲ ©

دانشجوی دکترای زبان وادبیات فارسی، دانشگاه شیراز،
شیراز، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۵ خرداد ۱۳۹۷؛ تاریخ پذیرش: ۲۱ تیر ۱۳۹۷؛ تاریخ انتشار: ۸ شهریور ۱۳۹۷)

یکی از مکاتب فکری که در تاریخ فلسفه ظهور یافته و به بحث درمورد وجود انسان و اهمیت آن درمقابل وجود اشیا در طبیعت می‌پردازد، مکتب اگزیستانسیالیسم است. از پیشگامان این مکتب، مارتین هایدگر است که بحث درباره‌ی وجود را درخلال بررسی احوال انسان یا دازاین، به‌عنوان تنها موجودی که از وجود سؤال می‌کند، آغاز نموده است. هایدگر معتقد است آنچه انسان را در درک بهتر احوال دازاین یاری می‌کند این است که حالتش بر پایه‌ی شکلی از هستی که همان درجهان‌بودن است، قرار گیرد. برای رسیدن به این هستی محض هایدگر به وجود انسان (دازاین) یا همان وجود در جهانی او رجوع می‌کند و سه ویژگی هستی خاص انسان را که شامل حالت انفعالی یا امکان، سقوط و درجهان‌انداختگی یا مجعولیت است، بیان می‌کند که وسیله‌ی ارتباط انسان با وجود است و به‌همین دلیل این ویژگی‌ها را خصوصیات اگزیستانسیالیسم می‌نامد. اگزیستانسیالیسم از دیرباز پیوند عمیقی با ادبیات عربی داشته و مقدمات طللی به‌عنوان یکی از ریشه‌دارترین مباحث ادبیات عربی مرتبط با این مکتب در این مقاله موردبررسی قرار گرفته است و پژوهشگر سعی دارد با روش موضوعی، خصوصیات اگزیستانسیالیسم را در مقدمات طللی معلقات سبع جاهلی مشخص کند. درنهایت این پژوهش، خواننده درمی‌یابد که این سه ویژگی بر مقدمات طللی معلقات قابل‌تطبيق است.

واژه‌های کلیدی: اگزیستانسیالیسم، مقدمات طللی، هایدگر، امکان، مجعولیت، سقوط.

¹E-mail: sfmirghaderi@gmail.com

²E-mail: kalinz388@gmail.com

مقدمه

مکتب‌ها را می‌توان حاصل نگرش‌های متفاوت افراد به زندگی و دنیای پیرامونشان دانست. پیروان مکاتب مختلف با عینک همان مکتب به جهان می‌نگرند. ادبیات ازجمله عرصه‌هایی است که با نگرش‌های متعدد و مختلفی به آن نگاه شده است و موضوع موردبحث بسیاری از مکاتب ادبی و فلسفی در طول قرن‌های متمادی بوده و هست. ازجمله مکاتبی که می‌توان با عینک آن به ادبیات نگاهی فلسفی داشت، مکتب وجودگرایی یا اگزیستانسیالیسم^۱ است. اگزیستانسیالیسم یکی از مکاتب‌های فلسفی و ادبی است که بر ادبیات عربی تأثیر به‌سزایی داشته است، در فارسی به آن «اصالت وجود» و در عربی «الوجودیه» گفته می‌شود. و بنیان‌گذار آن کی‌یرکگارد^۲ فیلسوف دانمارکی است (استراتون^۳، ۱۳۸۵، ۱۰). در مورد تاریخ ظهور این مکتب در اندیشه‌های بشری آرای متفاوتی وجود دارد که باوجود تفاوتشان دلیلی هستند بر اثبات ریشه‌داری و قدمت مکتب فلسفی وجودگرایی. چنان‌که مک‌کواری^۴ در بیان تاریخچه‌ی پیدایش مکتب وجودگرایی می‌گوید:

«ریشه‌های این مکتب به عصر پیش‌از میلاد مسیح برمی‌گردد. اگر اگزیستانسیالیست‌های معاصر به کی‌یرکگارد برمی‌گردند، اما ماقبل وی، پاسکال^۵ و مین دوپیران^۶ بودند که هر دو قرابت‌های چشمگیری با اگزیستانسیالیسم داشتند. پدر کاپلستون^۷ مدعی است که در اواخر قرون وسطی مکتبی فکری وجود داشت که با اگزیستانسیالیسم شباهت‌هایی داشت. براک^۸ نشانه‌هایی از اگزیستانسیالیسم را در تفکرات اگوستین^۹ درباره‌ی اضطراب و بی‌قراری دائمی که زندگی زودگذر فرد را نشان می‌دهد، می‌یابد. مسائل غیرقابل‌تردیدی از نوع تفکر اگزیستانسیالیستی در یونان باستان، برای مثال در تفکر سقراط^{۱۰} وجود داشت، گرچه این مسائل در جریان غالب فلسفه‌ی کلاسیک مطرح نبوده‌اند.» (مک‌کواری، ۱۳۸۲، ۳۴ و ۳۵)

با ظهور هر مکتبی، افرادی که دیدگاه‌های آن را با نگرش خویش، هم‌سو می‌بینند، از آن مکتب تبعیت می‌کنند. و در مواردی دامنه‌ی آن را توسعه می‌دهند و مؤلفه‌ها و معیارهایی به آن می‌افزایند.

¹ Existentialism

² Soren Kierkegaard

³ Paul Strathern

⁴ John MacQuarrie

⁵ Pascal

⁶ Maine de Biran

⁷ Frederick Copleston

⁸ Georges Braque

⁹ Saint Augustine

¹⁰ Socrates

وجودگرایی نیز پس از آنکه به منصفی ظهور رسید این گونه بود.

سپس فیلسوفانی چون نیچه،^۱ مارتین هایدگر^۲ و... ظهور کردند و این مکتب را گسترش دادند. این مکتب توسط فیلسوفانی چون گابریل مارسل^۳ و ژان پل سارتر^۴ که سردمداران اگزیستانسیالیست‌های الحادی به‌شمار می‌آیند، وارد ادبیات شدند.^۵

آنچه باعث جذابیت بیشتر مکتب اگزیستانسیالیسم و توجه و اقبال بیشتر مردم به آن شد، ورود آن به حوزه ادبیات بود. پیوند فلسفه و ادبیات موضوعی بود که در موارد بسیاری باعث از بین رفتن نگاه جمودگرایانه به آثار ادبی و معنابخشی به آن‌ها شد. با توجه به تاریخچه‌ای که در مورد وجودگرایی ذکر شد، نمی‌توان آن را پدیده‌ای نوظهور دانست.

بنابراین ادعا شده است که اگزیستانسیالیسم صرفاً پدیده‌ی دوران جدید نیست؛ بلکه یکی از گونه‌های اساسی تفکر است که گه‌گاه در تاریخ فلسفه ظاهر شده است. این نوع تفکر بر تفاوت میان وجود فردی انسان و وجود اشیا در طبیعت که دارای قابلیت تعمیم و طبقه‌بندی است، تأکید می‌کند و بر اهمیت وجود فردی انسان در مقابل وجود اشیا اصرار می‌ورزد (مک‌کواری ۱۳۸۲، ۳۴ و ۳۵).

پس، آنچه در این مکتب از اهمیت زیادی برخوردار است و به بیان دیگر تمرکز اصلی بر آن قرار دارد، انسان است. برخلاف برخی مکاتب که انسان را نه به‌عنوان وجود فردی؛ بلکه به‌عنوان بخشی از کل جامعه می‌دانند، در وجودگرایی انسان مرکز پرگار است.

هدف اگزیستانسیالیسم انسان است و انسان محور آن است. اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند وجود انسان مقدم بر ماهیت اوست (شریعتی ۱۳۵۵، ۷۷). و بنابه تعبیر هایدگر، وجود بشری بر ذات او تقدم دارد. و یا به کلامی دقیق‌تر، وجود بشری ذات اوست (بارت^۶ ۱۳۶۲، ۴۶).

با توجه به افزایش شمار پیروان این مکتب، گرایش‌های مختلفی در طول سالیان در آن ایجاد شد که هر دسته و گرایش اعتقادات خاص خود را داشتند. نظر به اینکه پژوهشگر می‌خواهد این مقاله را بر اساس آرای هایدگر تنظیم کند، شایسته است که اشاره‌ای کوتاه به انواع اگزیستانسیالیسم شود تا مشخص شود هایدگر در کدام دسته قرار دارد.

اگزیستانسیالیسم به سه دسته تقسیم می‌شود: اگزیستانسیالیسم دینی^۷ که بر اعتقاد به وجود خدا استوار است و نمایندگان آن عبارت‌اند از کی‌رکگارد، کارل پوپر^۸ و بال تیلیش^۱ اگزیستانسیالیسم الحادی که به وجود خدا اعتقاد ندارد و نماینده‌ی آن سارتر است. اگزیستانسیالیسم غیردینی^۲ که هدف

¹ Friedrich Wilhelm Nietzsche

² Martin Heidegger

³ Marcel-Gabriel

⁴ Jean Paul Sartre

⁵ www.hazemsakeek.com

⁶ Roland Barthes

⁷ Religious Existentialism

⁸ Karl Popper

آن توجیه دنیا و هستی بدون دین است و نماینده‌ی آن مارتین هایدگر است.^۳

دسته سومی که مارتین هایدگر هم به آن تعلق دارد در واقع در میانه‌ی دو دسته‌ی دیگر قرار دارد. یعنی نه مانند اگزیستانسیالیسم دینی خدامحور است و نه مثل اگزیستانسیالیسم الحادی، خداستیز. شاخه‌ی غیردینی وجودگرایی نگاهش را نه به خدا؛ بلکه به هستی و وجود معطوف داشته است.

طبیعت و نحوه‌ی هستی انسان چنان است که بدون اطلاع از عوامل مخفی و پشت پرده، گاهی تحرک حیاتی را از دست می‌دهد و ذوقی برای تلاش و فعالیت پیدا نمی‌کند. این امری که در همه‌جا حاضر است و در عین حال از نظرها مخفی است، «وجود»^۴ نامیده می‌شود.

همان‌طور که گفته شد، مارتین هایدگر در دسته وجودگرایان غیردینی قرار داشت و اگرچه نگاه این دسته متوجه هستی و دنیاست ولی هایدگر پا را فراتر گذاشته و بجای وجود، از موجود سخن می‌گوید. موجود هم دقیقاً همان انسان یا وجود در جهانی اوست.

آغاز مطالعه و بررسی مارتین هایدگر (۱۹۷۶-۱۸۸۹) فیلسوف آلمانی، نه از وجود، بلکه از موجودی است که از وجود سؤال می‌کند. او می‌گوید انسان موجودی است که سؤال از وجود را مطرح می‌کند. ما به‌وسیله وجود انسانی یا از ورای آن به هستی می‌رسیم. هایدگر بحث از وجودشناسی را ضمن بررسی احوال کسی که از وجود سؤال می‌کند، یعنی انسان یا دازاین^۵ (وجود در جهانی او) آغاز می‌کند و نشان می‌دهد که انسان تنها موجودی است که از مسئله‌ی وجود پرسش می‌کند.

همین مسئله انسان را همچون معمایی می‌سازد که بسیاری در پی فهم و درک آن برمی‌آیند. وجود فردی انسان و نگرش او درباره‌ی وجود در جهانی‌اش، اساس تفکر هایدگر را شکل می‌دهد. وی یادآوری می‌کند که این خصوصیات انسانی وقتی خوب فهمیده می‌شود که برپایه‌ی یک نحوه‌ی هستی مدنظر قرار گیرد. و آن نحوه‌ی هستی «درجهان‌بودن» انسان است. دازاین هرگز خود را به‌صورت ذهنیت محض یا من محض و منتزع از هرگونه رابطه‌ای با اشیا نمی‌فهمد. همین نگرش اساس هستی انسان را به‌عنوان موجودی در جهان و مرتبط با آن تأسیس می‌کند.

تفکر هایدگر انسان‌محور است و همه‌چیز در اندیشه‌ی اگزیستانسیالیستی او از انسان شروع می‌شود و به انسان ختم می‌شود. پس مهم است که ویژگی‌های این موجود را با هستی (وجود) پیوند می‌دهد، برشمرده شود.

هایدگر برای رسیدن به هستی محض، به وجود انسان، به دازاین یا وجود درجهانی او بازمی‌گردد و سه خصوصیت دیگر هستی خاص او را مطرح می‌کند که با آن‌ها انسان می‌تواند با وجود ارتباط پیدا کند

¹ Paul Tillich

² Atheistic Existentialism

³ www.pajoohe.com

⁴ Existence

⁵ Dasein

و به همین جهت این خصوصیات را خصوصیات اگزیستانسیال^۱ می‌نامد، یعنی خصوصیتی که ما را با وجود و نه با موجود مرتبط می‌سازند و آن‌ها عبارت‌اند از: حالت انفعالی، ادراک و فهمیدن و سقوط و در جهان انداختگی (کوروز^۲ ۱۳۷۹، ۸).

پیش‌از این به ورود اگزیستانسیالیسم به حوزه ادبیات و تأثیرش بر آن اشاره شد. پس مقدمات طللی به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین مباحث موجود در ادبیات عربی می‌تواند زمینه‌ی مناسبی برای بررسی ویژگی و خصوصیات اگزیستانسیالیسم باشد.

اما مقدمه‌ی طللی اصطلاحی است که در دوره‌ی معاصر گسترش پیدا کرده و منظور ابیاتی است که قصاید جاهلی با آن‌ها شروع می‌شوند. در این نوع مقدمه، شاعر از اطلال و آثار به‌جامانده‌ی معشوق سخن می‌گوید. آثاری که به‌سبب زمان و حوادث روزگار تهی مانده است. اطلال شوق نهفته‌ی شاعر را نسبت به محبوب و روزهای خوش سپری‌شده برمی‌انگیزد و در این میان اندوه شاعر، که ناشی از کوچ معشوق است، و سفر طاقت‌فرسای او در میان بیابان‌ها، توصیف می‌شود و سپس با ذکر حکمت یا دیدگاهی انسانی همچون امثال ختم می‌شوند و ذکر حکمت به زیبایی و شکوه این مقدمه می‌افزاید (مصطفوی‌نیا و همکاران ۱۳۹۴).

این پژوهش سعی داشته است خصوصیات اگزیستانسیال دازاین را از مقدمه‌های طللی استخراج نماید و برای هر یک از این خصوصیات ابیاتی به‌عنوان شاهد ذکر کند و به تحلیل مختصر هر مورد بپردازد. از این رو تمامی مقدمات طللی شعرای معلقات را با روش موضوعی مورد مطالعه قرار داده است. تا عمیق‌بودن معانی موجود در این مقدمات را به برخی از کسانی که آن را ساده و سطحی می‌پندارند، اثبات نماید.

این پژوهش در پی پاسخگویی به این سؤال است: ویژگی‌های اگزیستانسیالیسم دازاین در مقدمات طللی معلقات جاهلی، چگونه نمود یافته است؟

باتوجه به اهمیت بحث پیوند ناگسستگی ادبیات عربی با فلسفه، مطالعه و پژوهش در حوزه‌ی اگزیستانسیالیسم و نیز مقدمات طللی برای نویسندگان بسیاری جذابیت داشته است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

– مقاله‌ی «تحلیل عناصر و مضامین مشترک مقدمه‌های طللی در معلقات» کار مشترک مصطفوی‌نیا و همکاران (۱۳۹۴) که این مقدمات را ریشه‌دارترین مقدمه‌های شعری در تاریخ بنای شعر عربی دانسته و در عین حال معتقد است که شایسته نیست این موضوع از دید رمزی و فلسفی تفسیر گردد.

– کتاب «الطلل فی النص العربی» نوشته‌ی سعد حسن کمونی است که طللیات را شرح و توضیح داده است.

¹ Existential

² Cruise

- کتاب «الزمان و المكان في الشعر الجاهلي» نوشته‌ی صلاح‌الدین عبدالحافظ است که اشاراتی به مباحث فلسفی نهفته در مقدمات طللی کرده است.
- در زمینه‌ی مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم و آرای هایدگر نیز پژوهش‌های زیادی صورت گرفته که از آن جمله است:
- کتاب «فلسفه هایدگر» نوشته‌ی موریس کوروز و ترجمه‌ی محمود نوالی؛ همان‌گونه که از اسمش پیداست به شرح آرای فلسفی هایدگر پرداخته است.
- کتاب جان مک‌کواری به‌نام «الهیات اگزیستانسیالیستی» که شرح مبسوطی است از این مکتب فلسفی و پیش‌گامان و پیروان آن و نیز آرای و دیدگاه‌های هریک از آن‌ها.
- این پژوهش با روش موضوعی به بررسی خصوصیات اگزیستانسیالیسم دازاین در مقدمات طللی معلقات سبع می‌پردازد.

ویژگی‌های اگزیستانسیالیسم دازاین در مقدمات طللی معلقات

امکان یا حالت انفعالی¹

امکان چیزی است که عدم و هستی در آن در حالت تساوی باشد. شاعر عدم‌قطعیت امکان‌ها را به قطعیت هستی می‌رساند. بنابراین، امکان خاص امور به‌این‌معناست که هستی و نیستی امور، تا قبل از التفات شاعر در حالت تساوی (امکان) است و این شاعر است که با التفات به امور معنایی خاص به آن «هستی» می‌بخشد (روزبه و دانیاری ۱۳۹۶، ۱۰۴).

مرگ به امکان انسان تعلق دارد. سقوط به گریز از مرگ مربوط است. انسان در وجود غیرحقیقی روزمره‌ی خویش از اندیشه‌ی مرگ اجتناب می‌ورزد و اهمیت واقعی مرگ را از خویشتن پنهان می‌کند. ما همه با نشانه‌های این گریز از مرگ آشنا هستیم. از آنجاکه انسان سقوط کرده، چون به دنیا تعلق خاطر دارد و زندگی خود را بر آن بنا می‌نهد، از دنیا بیرون رفتن برای او به‌معنای نابودی وجود است و او نمی‌خواهد به آن بیاندهد. (مک‌کواری ۱۳۸۲، ۱۶۶).

برای انسان هیچ‌چیز هراس‌آورتر از نبودن پاسخ نیست (احمدی ۱۳۸۰، ۳۸) و مرگ هم جزو مسائلی است که هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد. به‌همین خاطر اضطراب‌آور است و ایجاد دلهره می‌کند. از همین‌روست که می‌بینیم شاعر جاهلی چند بیت بیشتر را به‌وصف اطلال نمی‌پردازد. چون مشاهده‌ی این آثار یاد مرگ را در ذهن او بیدار می‌کند و این همان چیزی است که او نمی‌خواهد درباره‌ی آن بیاندهد. برای مثال طرفه‌بن عبد در آغاز معلقه‌اش تنها در یک بیت به باقی‌مانده‌های دیار محبوب اشاره می‌کند و گویی که او را طاقت یادآوری مرگ محبوب نیست.

لِحَوْلَةِ أَطْلَالٍ بِبُرْقَةِ تَهْمِدِ تَلَوَّحُ كِبَاقِي الْوَشْمِ فِي ظَاهِرِ الْيَدِ
(آیتی ۱۳۹۰، ۳۹)

¹ Possibility

معنی: «در سنگلاخ ثهمد، آثار خیمه و خرگاه خوله مانند خال‌هایی بر پشت دست نمایان است.»
 «با مرگ فیزیکی، فقدان وجود انسان بدان‌گونه که در این جهان می‌دانیم و می‌شناسیم، کامل می‌شود و جسم، دیگر به «دازاین» دارای وجود تعلق ندارد و به شیء صرف تبدیل شده است. یعنی درابتدا چیزی ارگانیک بود؛ ولی به‌مرور زمان به خاکی غیرقابل‌شناسایی تبدیل می‌شود و چیزی از آن باقی نمانده که نشان دهد قبلاً وجود داشته و جدای از طبیعت بی‌روحي که اکنون جزئی از آن است، قرار داشته است. به‌گفته‌ی هایدگر، مرگ به ما پدیده‌ای قابل‌ملاحظه از وجود را نشان می‌دهد که می‌توان آن را انتقال از نحوه‌ی وجود انسان به نحوه‌ی وجود اشیا تعریف کرد. پایان موجود شبه‌«دازاین» آغاز موجود شبه‌شیء است» (مک‌کواری ۱۳۸۲، ۱۷۲).

شاعر جاهلی با سخن‌گفتن از طلل درواقع به همین موجود شبه‌شیء اشاره دارد. قوم و محبوه‌ای که روزی در این دیار می‌زیسته‌اند، اکنون جزئی از خاک این سرزمین شده‌اند و حالا شاعر با مشاهده‌ی اطلال و خرابه‌های منزل یار به گذشته می‌رود و با یاد آنچه بر محبوه و قومش گذشته به آنچه در آینده رخ خواهد داد (مرگ خویش) می‌رسد. انسان دراینجا محوری است که زمان دورش می‌چرخد. لبید تبدیل وجود انسان یا دازاین به وجود شیء که همان مرگ است راه این‌گونه نشان می‌دهد:

عَفَّتِ الدِّيَارُ مَحَلَّهَا فَمَقَامُهَا	مِنِّي تَأَبَّدَ غَوْلُهَا قَرَجَامُهَا
فَمَدْفَعُ الزَّيَانِ عَرَى رَسْمِهَا	خَلَقًا كَمَا صَمِنَ الْوَحَى سَلَامُهَا
رُزِقَتْ مَرَابِيعُ النُّجُومِ وَ صَابِئِهَا	وَدَقُّ الرِّوَاعِدِ جَوْدُهَا قَرَاهُمُهَا

(آیتی ۱۳۹۰، ۷۲)

معنی: «خانه‌های یاران، آنجا که لختی می‌آرمیدند و می‌گذشتند و آنجا که مدتی درنگ می‌کردند، ویران گردیده و آثارشان محو شده است. دریغا در سرزمین منی، بر دامنه‌ی کوه‌های غول و رجام، دیگر اثری از آن‌ها نیست. بر دامنه‌ی ریان، از اطراف آبگذرها پراکنده شده‌اند. آثار این دیار چون نقشی بر سنگ هویداست. اینک بر آثار خانه‌هایشان گیاه روییده است. باران‌های آغاز بهار بر آن باریده و ابرهای تندرخیز با باران‌های تند و باران‌های نرم، بر آن سایه افکنده است.»

درنظر هایدگر هرعاملی که بتواند ما را از وضع روزمرگی و عادی خارج سازد، راهی به وجود دارد. اکنون که حالت انفعالی ما را به احوال مختلف و درک معانی تازه هدایت می‌کند؛ پس یک امر اگزیستانسیال است. یعنی خصوصیتی که ما را با وجود مرتبط می‌سازد (کروز ۱۳۷۹، ۱۳).

دعایی که اصحاب معلقات همچون زهیر و عنتره برای پابرجاماندن اطلال و سالم باقی‌ماندن آثار منزل محبوب کرده‌اند، به‌شکرانه‌ی اتفاق خوبی است که با دیدن آن‌ها برای شاعر افتاده است. یعنی خروج از روزمرگی و یکنواختی. درست درزمانی که شاعر در اثر جدایی یا مرگ محبوه در نوعی خلأ به‌سر می‌برد و به پوچی و عدم رسیده است، دیدن آثار به‌جامانده از دیار معشوق او، دوباره او را با وجود مرتبط می‌سازد و به او شادی می‌بخشد. در اینجا، اطلال و رسوم مربوطه خانه‌ی محبوب، عاملی است که شاعر را از روزمرگی خارج و به وجود پیوند داده و از خلأ و پوچی بیرون کشیده و به شادی رسانده است.

بیت زیر از زهیر در این خصوص است.

فلما عرفت الدار قلت لربها
ألا انعم صباحاً أيها الربع و اسلم
(آیتی ۱۳۹۰، ۵۶)

«وقتی که مکان خانه‌های ویران او را شناختم، ایستادم و گفتم: ای دیار متروک یارا! بامدادت خوش باد و پیوسته در سلامت بمانی!»
از دیگر اصحاب معلقات که به خاطر اجتناب از اندیشیدن در مورد مرگ تنها در یک بیت به آثار به‌جامانده از خانه‌ی یار بستنده می‌کند، عنتره بن شداد است.

حُيِّتَ مِنْ طَلَلٍ تَقَادَمَ عَهْدُهُ
أقوى و أفقر بعد أم الهيثم
(آیتی ۱۳۹۰، ۱۰۹)

«درود بر تو ای خانه‌ی دیرسال و ویران که اکنون پس از رفتن أم هیثم خالی و بی‌سکنه مانده‌ای.»
و یا عنتره می‌گوید:

یا دار عبلة بالجواء تكلمی
و عمی صباحا دار عبلة و اسلمی
(آیتی ۱۳۹۰، ۱۰۹)

«ای خانه‌ی عبلة در سرزمین جواء! به سخن آی و این عاشق دل‌خسته را از ساکنانت خبر ده. خوش باد بامدادت و از گزند در امان باشی ای خانه عبلة!»

به نظر هایدگر، انسان وقتی وجود اصیل خود را گم کند، در نوعی خلأ بی‌انتها پرت می‌شود. در این صورت همه‌چیز را پادروها و محو در تاریکی عدم ملاحظه می‌کند. در همین تاریکی عدم است که زیبایی هستی، چون معشوق زیبا که به همه‌چیز معنی و شادی می‌پاشد، در نظر او جلوه می‌کند. و لذت دیدار هستی به‌عنوان پشتوانه‌ی تمام پدیدارها، برای او پدیدار می‌شود. بنابراین خلأ بی‌انتها و درماندگی و پوچی کم‌کم او را به فکر کنده‌شدن از «او» هدایت می‌کند. به عبارت دیگر انسان تصمیم می‌گیرد که از یکنواختی و روزمرگی بگذرد و خود عهده‌دار سرنوشت خود شود (کوروز ۱۳۷۹، ۱۳).

از جمله راهکارهای اصحاب معلقات برای برون‌رفت از یکنواختی و روزمرگی، غوطه‌ور شدن در عالم خیال برای پل‌زدن به گذشته و یادآوری خاطرات است و به شاعر این امکان را می‌دهد که به‌وسیله‌ی این حالت انفعالی به‌سوی وجود رهنمون شود. یادآوری دوران خوشی که شاعر با معشوق سپری کرده است، درست زمانی که او غرق جلوه‌ی زیبای هستی می‌شود و معشوق را در نظرش مجسم می‌سازد، او را با وجود مرتبط می‌کند.

زهیر در این باب می‌گوید:

وَقَفْتُ بِهَا مِنْ بَعْدِ عَشْرِينَ حِجَّةً
فَلَمَّا عَرَفْتُ الدَّارَ قُلْتُ لِرَبِّهَا
تَبَصَّرَ خَلِيلِي هَل تَرَى مِنْ طِعَائِنِ
فَلَا يَا عَرَفْتُ الدَّارَ بَعْدَ تَوْهُمِ
أَلَا انعم صباحاً أيها الربع و اسلم
تَحَمَلَنَ بِالْعَلِيَاءِ مِنْ فَوْقِ جُرْتُمِ
(آیتی ۱۳۹۰، ۵۶)

«پس از بیست سال که بر آن دیار گذشتم، دیدگانم را برهم نهادم و به فکر فرورفتم تا به سختی مکان خرگاهش را به یاد آوردم. وقتی که مکان خانه‌های ویران او را شناختم ایستادم و گفتم: ای دیار متروک یارا! بامدادت خوش باد و پیوسته در سلامت باشی. دوست من بنگرا! آیا تو نیز زنائی خوب روی را در آن بلندی می‌بینی که بر کجاوه‌ها نشسته‌اند و می‌خواهند از کنار آب جرثم بگذرند؟
زهیر نیز دو بیت اول معلقه‌ی خود را به ذکر خرابه‌های باقی‌مانده از دیار محبوب اختصاص داده و آن را به خال کوبی روی بازوی زنی تشبیه می‌کند و چنین می‌سراید:

أَمِنْ أَوْفَى دِمْنَةَ لَمْ تَكَلِّمْ بِحَوْمَانَةَ الدَّرَاجِ فَالْمُتَّكِّمِ
وَ دَارٌ لَهَا بِالرَّقَمَتَيْنِ كَأَنَّهَا مَرَّاجِيْعٌ وَشَمٌ فِي نَوَاشِرِ مِعْصَمِ
(آیتی ۱۳۹۰، ۵۶)

«آیا در سرزمین درشت‌ناک دراج و متثلّم هیچ نشانه‌ای از خانه‌های ام اوفی، یار عزیز من، نیست که با او سخن گفته باشد؟»
«آیا از خانه‌های او در رقم‌تین که چون خال‌هایی کبود بر ساعد زنی نمودار بود، نشانی در این دیار نیست؟»

برای مثال، تعلق خاطر را به محبوب و دیارش می‌توان در توصیفاتی دید که پس از به یاد آوردن خانه‌ی یار و مطمئن شدن از اینکه این همان خانه است و دعا برای سالم ماندن و برقراری‌اش، ۹ بیت را به آن اختصاص داده است. بیت آغازین شاعر در توصیف دیار محبوبش با فعل امر «تبصر» خطاب به دوستانش آمده است. زهیر از مخاطبش می‌خواهد که بنگرد، خوب بنگرد، نه با چشم سر که با دیده‌ی بصیرت. چون جز با بصیرت، راهی برای دیدن آنچه او می‌بیند و ماندن و سیر در دنیایی که پر از نشانه‌های حیات است، وجود ندارد. پس، او باقوت از دوستانی که چون خود او هر لحظه امکان دارد گرفتار چنگال مرگ شوند، برای فرار و گریز از یاد این مرگ و سقوط دعوت می‌کند که باقوت، گذشته را تصور کنند. گذشته‌ای که درپیش چشم شاعر چنان زنده و حقیقی است که هرکسی می‌تواند آن را ببیند. کجاوه‌هایی زینت‌یافته با پارچه‌های رنگین و پرده‌های قرمز که روی سرین مرکب‌ها سواراند و قنان را در صبح‌گاهان، پشت سر می‌گذارند چنان که در ابیات زیر سروده است:

تَبَصَّرْ خَلِيلِي هَلْ تَرَى مِنْ ظَعَائِنِ وَ كَمْ بِالْقَنَانِ مِنْ مُحَلٍّ وَ مُحْرَمِ
جَعَلَنَ الْقَنَانَ عَن يَمِينِ وَ حَزَنِهِ وَرَادِ حَوَاشِيهَا مُشَاكِهَةَ الدَّمِ
عَلَوْنَ بِأَمْطِ عَتَاقٍ وَ كَلِيَّةٍ عَلَيَّهِنَّ دَلُّ النَّاعِمِ الْمُتَنَعِمِ
وَ وَرَكَتَ فِي السُّوْبَانِ يَعْלוْنَ مَتْنَهُ فَهِنَّ وَ وَادِي الرِّسِّ كَالْيَدِ لِلْفَمِ
بَكَرْنَ بَكُورًا وَ اسْتَحْرَنَ بَسُحْرَةَ (آیتی ۱۳۹۰، ۵۷)

«دوست من بنگرا! آیا تو نیز زنائی خوب روی را در آن بلندی می‌بینی که بر کجاوه‌ها نشسته‌اند و می‌خواهند از کنار آب جرثم بگذرند؟ کوه قنان و دامنه‌ی پرفرازونشیش را ترک کرده، به‌جانب راست خود گذاشته‌اند. راستی که این قنان شاهد چه سرگذشت‌ها بود، روزی مقام دوست بود و روزی دیگر

کمینگاه دشمن. کجاوه‌هایشان را پرده‌هایی گران‌بها و حجابی نازک با حاشیه‌ی قرمز رنگ پوشیده است. آنان با ناز و عشوه‌ای که به ناز و عشوه‌ی زنان توانگر ماند، بر پشت اشتران خود نشستند و از سوپان بالا می‌روند. سحرگاهان به‌سوی وادی رس کوچ کرده‌اند و همچنان که دست‌به‌دهان رسد، به آن سرزمین خواهند رسید.»

شاعر از طریق ذکر اطلال گذشته را به‌جای حال می‌نشانند و باعث حیات‌بخشی به گذشته می‌شود. شاید به‌این‌صورت گذشته بازگردد و در آن لحظه توصیفات شاعر از سرزمین متروک، دیار خالی محبوب، مانند نمایشی زنده است. نمایشی که در آن گذشته برگشته و خاطرات دوباره تکرار می‌شوند.

مجموعیت (درجهان/ند/ختگی)

شاعر اصیل آزادترین شخص محسوب می‌شود. زیرا با قرارگرفتن در عدم‌قطعیت امکان‌های بی‌شمار اطراف خویش، هرطور که بخواهد می‌تواند آن امور را برگزیند (روزبه و دانیاری ۱۳۹۶، ۱۰۷). دازاین به‌طور کاملاً واضح مکانمند است: ۱. به‌جهت اینکه گرایش دارد تا فواصل را از بین ببرد، تا «خود را به چیزی نزدیک کند»، و هرقدر ممکن است در اشیای دنیای محیط خود داخل شود؛ ۲. دازاین تا حدودی که مستعد است می‌خواهد تا تمام فواصل را در هرجهتی سیر کند. این دو ویژگی یعنی «تزدیک‌شدن» (یا دورشدن) و «قرارگرفتن» (یا جهت‌گیری) مکانمندی دازاین را قوام می‌بخشد (همان، ۱۹).

عنتره‌بن شداد در معلقه‌اش چنین سروده است:

یا دار عبلة بالجواء تکلمی و عمی صباحا دار عبلة و اسلمی
(آیتی ۱۳۹۰، ۱۰۹)

«ای خانه‌ی عبلة در سرزمین جواء! به سخن آی و این عاشق دل‌خسته را از ساکنان خبر ده. خوش باد بامدادت و از گزند در امان باشی ای خانه عبلة!»

و یا درجایی دیگر می‌گوید:

حُیَّتْ من طَلَّلِ تقادم عهده اَقْوَى و اَقْفَر بعد أم الهیثم
(آیتی ۱۳۹۰، ۱۰۹)

«درود بر تو ای خانه‌ی دیرسال و ویران که اکنون پس از رفتن ام هیثم خالی و بی‌سکنه مانده‌ای.»

در دو بیت سابق، شاعر که معشوق را از دست داده و جسم محبوب به دازاین که روزی وجود داشته، تعلق ندارد و در اشیا نمود یافته است، امروز دیگر دیار معشوق را مخاطب قرار می‌دهد و با خرابه‌ها و باقی‌مانده‌ی منزل عبلة سخن می‌گوید، نه خود عبلة. چراکه جدایی و مرگ باعث انتقال از نحوه‌ی وجود انسان به نحوه‌ی وجود اشیاء گردیده و موجود شبه‌دازاین، آغاز موجود شبه‌شیء است.

زهیر نیز در روبه‌روی آثار خانه‌ی یار ایستاده و نظاره‌گر باقی‌مانده‌ی آن و خرابه‌هایی است که چراگاه آهوان و گاو و وحشی گردیده است و در آن هیچ خبری از یار نیست و او را نمی‌تواند ببیند.

و دَارٌ لَهَا بِالرَّقْمَتَيْنِ كَانَهَا مَرَجِيحٌ وَشَمٌ فِي نَوَاشِرِ مَعْصَمِ
بِهَا الْعَيْنُ وَالْأَرَامُ يَمْشِينَ خَلْفَهُ وَ أَطْلَانَهَا يَنْهَضْنَ مِنْ كُلِّ مَجْتَمِ
(آیتی ۱۳۹۰، ۶۵)

آیا از خانه‌های او در رقتین که چون خال‌هایی کبود بر ساعد زنی نمودار است نشانی در این دیار نیست؟ دریغا که در خرابه‌های دیار او گاوان سیاه‌چشم وحشی و آهوان سپید از پی یکدیگر می‌روند و می‌بینم که بچه‌هایشان در هر چراگاهی از جای برمی‌خیزند.

موجود در جهان خصوصیتی از خصوصیات انسان را بیان می‌کند که چون وجود دارد به جهان وابسته است و باید با آن مرتبط باشد. جهان او را دربر گرفته است. واژه‌ی کلی‌ای را که هایدگر برای بیان رابطه‌ی دازاین با جهان به‌کار می‌گیرد، واژه‌ی «دل‌بستگی» است. برای انسان درجهان‌بودن صرفاً به‌معنای این نیست که در آن واقع است، همچون قراردادن اشیا بی‌جان مانند سنگ و جز آن در جهان؛ بلکه معنایش این است که انسان در وجود خویش به جهان وابسته است و به آن دل‌بستگی و تعلق خاطر دارد (مک‌کواری ۱۳۸۲، ۶۵).

موضوع مکانمندی در مملقات به‌وضوح مشهود است و تمامی شاعران با ذکر اماکنی که اکنون خالی از معشوق‌اند به‌خوبی خود را به یار نزدیک کرده‌اند و خود را در موقعیتی که مهر و موم‌ها پیش داشته‌اند، قرار داده‌اند. اکنون این اماکن و محل‌ها همچون حلقه‌ی وصلی هستند میان شاعر و محبوب. شاعر به مدد ذکر اسامی همین اماکن است که تلاش می‌کند با وجود مرتبط و وابسته باشد. این منازل صرفاً خانه‌هایی از خشت و گل نیستند و به‌این‌خاطر برای شاعر اهمیت دارند که دل‌بسته‌ی آن‌هاست و به آن‌ها تعلق خاطر دارد. در اینجا به نمونه‌هایی از مملقات که مکانمندی در آن‌ها قابل مشاهده است، اشاره می‌شود.

امراء القیس از محل‌هایی چون دخول، حومل، توضح و مقراء سخن گفته است:

قفا نَبِكِ مِنْ ذَكَرِي حَبِيبٍ وَ مَنْزِلٍ
فَتَوْضُحًا لِمَقْرَاءٍ لَمْ يَعْفُ رَسْمَهَا

يَسْقُطُ اللَّوِي بَيْنَ الدَّخُولِ وَ حَوْمَلٍ
لَمَّا نَسَجْتَهَا مِنْ جَنُوبٍ وَ شَمَالٍ

(آیتی ۱۳۹۰، ۱۹)

«هم‌سفران! لحظه‌ای درنگ کنید، تا به‌یاد یار سفر کرده و سرمنزل او در ریگستان میان دخول و حومل و توضح و مقراء بگرییم.»

زهیر نیز مکان‌ها را از نظر دور نداشته و به آن‌ها پرداخته است تا عنصر مکانمندی در مملقه‌ی او نیز مشهود باشد. همان‌طور که در دو بیت زیر از او آمده است:

أَمِنْ أَوْفَى دِمْنَةَ لَمْ تَكَلِّمْ
وَ دَارٌ لَهَا بِالرَّقَمَتَيْنِ كَانَهَا

بِحَوْمَانَةِ الدَّرَاجِ فَا لِمُتَّكَلِّمْ
مَرَّاجِعُ وَ شَمٍ فِي نَوَاشِرِ مِعْصَمٍ

(آیتی ۱۳۹۰، ۵۶)

«آیا در سرزمین درشتناک دراج و متثلیم هیچ نشانه‌ای از خانه‌های أم اوفی، یار عزیز من نیست که با او سخن گفته باشد؟»

«آیا از خانه‌های او در رقتین که چون خال‌هایی کبود بر ساعد زنی نمودار بود، نشانی در این دیار نیست؟»

حارث بن حلزه نیز به عنوان یکی دیگر از اصحاب معلقات با ذکر تعداد زیادی از محل‌هایی که با یار در اوقاتی سپری کرده و امروز که یار نیست، از آن‌ها خاطره دارد و دل‌بسته‌ی آن‌هاست، عنصر مکانمندی را که یکی دیگر از ویژگی‌های اگزستانسیالیسم است، در معلقه‌ی خود دارد. چون بعد از یار، این اماکن و محل‌ها دقیقاً همان عواملی‌اند که به او وجود و هستی می‌بخشند. او در معلقه‌ی خود چنین سروده است:

بَعْدَ عَهْدِ لَنَا بِبِرْقِهِ شَمًا	ءَ فَاذْنِي دِيَارَهَا الْخُلُصَاءُ
فَالْجِيَاةَ فَالْصَفَا حُفَا عَنَا	قُ فَتَاتِي فَعَاذَتِي فَالْوَفَاءُ
فَرِيَاضَ الْقَطَا فَاوَدِيَةَ الشَّرِّ	بُيِّ فَالشَّعْبَانِ فَالْأَيْلَاءُ

(آیتی ۱۳۹۰، ۱۲۵)

«پس از آن همه دیدار، او آهنگ جدایی کرده است. دیدارهایی در برقه‌ی شماء و در خلصاء، آنجا که از همه دیار او به ما نزدیک‌تر است. یا در محیاء یا در تپه‌های صفح و کوه فتاق، یا در وادی عاذب یا در وفاء. یا در ریاض القطا و وادی شرب و یا در شعبتان و زان پس، ابلاء.»

سقوط

وسیله‌ی دیگری که شخص را به عدم متوجه می‌سازد و او را متوجه امکانات فعلی خود می‌کند، ترس آگاهی یا مرگ آگاهی^۱ است. در چنین حالی سه خصوصیت یادشده، یعنی حالت انفعالی، فهمیدن و سقوط در جهان، در یک ترکیب ساختاری بهمم گره می‌خورند که هایدگر آن وحدت عالی را «غم» می‌نامد. دازاین با وجود غم «وجود پیشی‌گیرنده» می‌گردد (کوروز ۱۳۷۹، ۱۳) گردآمدن سه ویژگی اگزستانسیالیسمی که سابقاً به آن‌ها اشاره شد، امر القیس را غم‌زده و اندوهگین ساخته تا در معلقه‌اش چنین بسراید:

كَأَنِّي غَدَاةَ الْبَيْنِ يَوْمَ تَحَمَّلُوا	لَدَى سَمَرَاتِ الْحَيِّ نَاقِفٌ حَنْظَلُ
وَقَوْفًا بِهَا صَحْبِي عَلَى مَطِيهِمُ	يَقُولُونَ: لَا تَهْلِكُ أَسَى وَ تَجَلِدُ

(آیتی ۱۳۹۰، ۱۹)

«صبح روز وداع، وقتی که بار بر اشتران نهادند و عزم سفر کردند، من کنار بوته‌های مغیلانی که جلو خیمه‌ها روییده بود، چنان اشک می‌ریختم که گویی آن مردی بودم که در کنار بوته‌ی حنظل ایستاده بودم. یارانم مرا با اشتران خود در میان گرفتند و گفتند: خود را از اندوه هلاک مکن و شکیبا باش!»

حارث بن حلزه هم وقتی در شرایطی قرار می‌گیرد که متوجه عدم وجود معشوق می‌شود به غمی بزرگ مبتلا می‌شود که باعث سرازیر شدن اشکش می‌گردد. او غم‌زده است و گریه شاید تنها مرهم دردش.

لَا أَرَى مِنْ عَهْدَتِ فِيهَا فَا بَكِي ال	يَوْمَ دَلَهَا وَ مَا يُحَيْرُ الْبُكَاءُ
---	---

(آیتی ۱۳۹۰، ۱۲۵)

¹Angoisse

«اکنون که در این میعادگاهها نشانی از او نیست، من حیران و سرگشته زارزار می‌گیرم. اما کدام گمشده را اشک به صاحبش برگردانده است؟»

وجود پیشی‌گیرنده به‌سوی جلوتر از خودش، مسئله‌ی فهمیدن یا ارتباط با وجود را مطرح می‌کند. مراد از ارتباط با وجود که در ضمن فهمیدن اتفاق می‌افتد، همانا بیان این مطلب است که فهمیدن از میان امکانات طرحی را بیرون می‌کشد. به‌عبارت‌دیگر، کسی می‌تواند از امکانات استفاده کند که متوجه هدفی باشد. همین توجه و اشتغال خاطر سبب غم می‌گردد (کروز، ۱۳۷۹، ۱۳)

مک‌کواری در توضیح سه ویژگی اگزیستانسیالی که هایدگر مطرح کرده می‌گوید: «امکان بر پیشاپیش خود قرار/دشتن و چیزی که انسان قبل از آن قرار دارد دلالت می‌کند.» این درست اشاره‌ای است به‌ذکر اطلال و باقی‌مانده‌ی دیار محبوب در معلقات. او در ادامه چنین آورده است که: «انسان در وجود سقوط کرده روزمره‌اش امکانات حقیقی خود را از دست داده، از مسئولیت خویش می‌گریزد، اما به‌میزانی که امکانات او به او بازگردانده شود، در برابر آینده قرار خواهد گرفت. منظور از امکانات در مقدمات طللی یادآوری ایام خوش گذشته است که شاعر با یار سپری کرده است. بنابراین، امکان بر آینده مبتنی است.»

از طرف دیگر، مجعولیت بر چیزی دلالت دارد که از قبل آنجاست. انسان همواره از قبل خود را در وضعیتی می‌یابد، همچنین در وجود روزمره‌ی خود، از ظهور وضع حقیقی خویش می‌گریزد. شاعر با ذکر اسامی، محل‌ها و کوه‌ها در مقدمات طللی، به‌گونه‌ای اعتراف می‌کند که قبلاً متعلق به‌جای دیگری بوده و اکنون نیز خود را متعلق به همان اماکن می‌داند. اما تا آنجاکه در مواجهه با انکشاف وضعیت خود قرار گیرد، درمی‌یابد آنچه او هست با آنچه او بوده است، ارتباط دارد. و به‌این‌شکل، گذشته را باحال مرتبط می‌سازد.

مجعولیت او بر گذشته بنیان نهاده شده است. سقوط اساساً به «حال» مربوط می‌شود. انسان با اجتناب از پذیرش گذشته‌ی حقیقی و یا آینده‌ی حقیقی خود، خویشتن را در دل‌بستگی‌ها و تعلقات خاطر به «حال» از دست داده، وجودش را در امکاناتی که دردسترس است، منتشر و پراکنده می‌کند (مک‌کواری، ۱۳۸۲، ۲۱۸).

نتیجه‌گیری

در بررسی انجام‌شده در مقدمات طللی در معلقات می‌توان گفت سه ویژگی اگزیستانسیالیسم انسان یا دازاین یا همان وجود درجهانی شاعر جاهلی در این اشعار به‌خوبی نمودار است. از جمله:

۱. امکان که می‌توان درباب آن گفت نام مکان‌هایی که هرکدام از معلقه‌سرایان در مقدمات طللی وارد کرده‌اند چون راهی به‌سوی وجود دارند و این امکان را به دازاین می‌دهند که از یکنواختی و روزمرگی رهایی یابد، به‌این‌خاطر توسط شعرا به‌کار رفته‌اند.
۲. مجعولیت در مقدمات طللی به‌این‌صورت نمود یافته است که شاعر تا حد امکان خود را در خاطرات گذشته غرق کرده و با نزدیک‌شدن به آثار خانه‌ی محبوب و قراردادن خود در وضعیتی که قبلاً در کنار معشوق داشته از راه تخیل، فواصل را از بین می‌برد.

۳. سقوط در واقع همان چیزی است که شاعر به خاطر هراس از آن به دو مورد قبل یعنی امکان و مجموعیت پناه می‌برد. سقوط همان مرگ است که شاعر معلقه‌سرا را بر آن می‌دارد تا از ابیاتی که در خصوص مرگ است بکاهد و بر دو ویژگی اگزیستانسیالیسم دیگر در مقدمات طللی بیافزاید. بر اساس آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت، با وجودی که برخی معتقداند این سروده‌ها بسیار سطحی و ساده‌اند و نمی‌توان هیچ‌گونه معنای رمزآلود و پیچیده‌ای برای آن‌ها در نظر گرفت، این مقدمات نه تنها ساده و سطحی نیستند؛ بلکه به خاطر وجود سه ویژگی اگزیستانسیالیسم دازاین که شامل حالت انفعالی یا امکان، درجهان‌انداختگی یا مجموعیت و سقوط است، پیوند عمیقی با فلسفه‌ی وجودگرایانه دارند.

منابع و ارجاعات

- احمدی، بابک. (۱۳۸۰). ساختار و تأویل متن. چ ۵، تهران: مرکز.
- آیتی، عبدالمحمد. (۱۳۹۰). معلقات سبع. چ ۲، تهران: سروش.
- استراتون، پل. (۱۳۸۵). آشنایی با کی‌یرکگور، ترجمه‌ی علی جواد زاده، چ ۲، تهران: مرکز.
- بارت، ویلیام. (۱۳۶۲). اگزیستانسیالیسم چیست؟ ترجمه‌ی منصور مشکین‌پوش، تهران: آگاه.
- روزبه، محمدرضا و کیانوش دانیاری. (۱۳۹۶). اگزیستانسیالیسم شعری و نحوه‌ی تحقق آن با تمهیدات بیانی. دوفصلنامه‌ی علمی پژوهشی کاوش‌نامه. س ۱۸، ش ۳۴، صص ۹۵ تا ۱۲۵.
- شریعتی، علی. (۱۳۵۵). اگزیستانسیالیسم و علم و اسکولاستیک جدید، قم: عمار.
- کوروز، موریس. (۱۳۷۹). فلسفه‌ی هایدگر، ترجمه‌ی محمود نوالی، چ ۲، تهران: حکمت.
- مصطفوی‌نیا، محمدرضا و همکاران. (۱۳۹۴). تحلیل عناصر و مضامین مشترک مقدمه‌های طللی در معلقات، مجله‌ی ادب عربی، ش ۱، س ۷، صص ۲۴۹ تا ۲۷۴.
- مک‌واری، جان. (۱۳۸۲). الهیات اگزیستانسیالیستی، ترجمه‌ی مهدی دشت‌بزرگی، چ ۱، قم: بوستان کتاب.
- اگزیستانسیالیسم (۲۰۱۰م). www.pajoohhe.ir، تاریخ دریافت ۱۳/۹/۱۳۸۹ش.

References

- Ahmadi, Babak (2001). *sāxtār va ta 'vil matn*. 5th ed., Tehran: Markaz.
- Ayati, AbdulMohammad (2011). *mua'laqāt-e sab'*. 2nd ed., Tehran: Soroush.
- Stratton, Paul (2005). *āfnāi bā Kierkegaard*, translated by Ali Javad Zadeh, 2nd ed., Tehran: Markaz.
- Bart, William. (1983). *existentialism čist?* Translated by Mansour Meshkinpoush, Tehran: Agah.
- Roosbeh, Mohammad Reza & Danyari, Kianoush. (2017). 'Existentialist philosophies pay special attention to literature', , 18(34), pp. 95-125
- Shariati, Ali. (1976). *existentialism and elm-e skolastics*, Qom: Ammar.

Kuroz, Maurice. (1379). *falsafe-ye Heidegger's*, Translated by Mahmoud Nawali, 2nd ed., Tehran: Hekmat.

Mostafavi Nia, S., Tavakkoli Mohammadi, M., Zafari Zadeh, S. (2015). '*Analysis of Elements and Common Contents of Ruin Introductions in Moallaqhat*', *Arabic Literature*, 7(1), pp. 229-274. doi: 10.22059/jalit.2015.56703

Macquarie, John. (2002). *elāhiyat-e existentialisti*, Translated by Mehdi Dashtbzorgie, 1st ed., Qom: Bustan Ketab.

Pajoohé, (2010). *Existentialism*. [online] Available at: www.pajoohé.ir, [Accessed13/9/2010].

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Mirghaderi, S.F., Zafarabadi, H. (2018). *Dasien Existentialist Features in Premises of the Ruins of the Suspended Odes*. *Language Art*, 3(3):7-22, Shiraz, Iran. [in Persian]

DOI: 10.22046/LA.2018.13

URL: <http://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/77>





ORIGINAL RESEARCH PAPER

Dasien Existentialist Features in Premises of the Ruins of the Suspended Odes

Seyyed Fazlollah Mirghaderi¹

Professor of Arabic Language and Literature Department,
Shiraz University, Iran.



Hanieh Zafarabadi²©

PhD Candidate of Arabic Language and Literature Department,
Shiraz University, Iran.



(Received: 05 June 2018; Accepted: 12 July 2018; Published: 30 August 2018)

Existentialism is one of the schools of thought in the history of philosophy which is discussing the humane existence and its importance against the subject existence in the nature. Martin Heidegger is a pioneer of this tradition who began the discussion on existence through studying human existence or Dasien, as the only creature asks about existence. Heidegger believes that what helps human to a better comprehension of Dasien existence is that his attitudes establish on the base of a formation of existence; i.e., being-in-itself. To achieve this pure existence, Heidegger reverts to human existence (Dasien) or to his being-in-itself and explains three special features of human including passiveness or possibility, collapse or apocryphal which relate human to existence and so he has named these features existential. Existentialism has a long deep relationship whit Arab literature, and in this article, the premise of the Al-Atlal has been taken into consideration as one of the most basic subjects in Arab literature in connection with this school of thought. The Researcher tries to specify Existentialism features in the premise of the Al-Atlal of the Suspended Odes in barbarism period. Finally, the reader will conceive that these three features are reconcilable with the premise of Al-Atlal of Suspended Odes.

Keywords: Existentialism, the Premise of Al-Atlal, Heidegger, Possibility, Apocryphal, Collapse.

¹ E-mail: sfmirghaderi@gmail.com

² E-mail: kalinz388@gmail.com © (Corresponding Author)